

به بهانه بازگشایی دانشگاه‌های ایران در سال تحصیلی جدید!

نگاهی به فراز و نشیب های حیات جنبش دانشجویی از ابتدا تا کنون!

امروز بر علاقمندان به پیشرفت و ترقی جامعه بشری پوشیده نیست که یکی از اهداف جدی تعلیم و تربیت در دانشگاه‌های مدرن، آماده سازی افراد متخصص و ماهر جهت خدمتگزاری به جامعه و بالا بردن سطح آگاهی است.

در کشور ما، اما، از نظر بالاترین مقامات نظام در جمهوری اسلامی ایران، تا آنجا که به حوزه آگاهی ها مربوط میشود، دانشگاه‌ها هم وسیله است برای پیشبرد افکار تاریک اندیش رژیم. بر همین بستر نیز علوم انسانی از نظر ولی فقیه، از جمله علوم حیوانی است.

اما، از آنجا که موضوع چپاول و غارتگری نیز همراه مد نظر صاحب منصبان جمهوری اسلامی ایران بوده است، لذا، دانشگاه‌ها هم بعنوان ابزاری جهت سودجویی بیشتر مورد توجه بوده و هست. در این زمینه نیز ما شاهد روی آوری دست اندرکاران رژیم در خصوصی سازی دانشگاه‌ها ایران بوده و هستیم.

در همین روند، بجای رایگان شدن خدمات آموزشی، شاهد افزایش شهریه ها، خوابگاه‌ها و بتازگی و امدار کردن دانشجویان در رابطه با صرف غذا در دانشگاه‌ها و.... هستیم. امری که باعث شده است که بخش قابل توجهی از علاقه مندان به کسب آموزش های عالی، فرصت آموزش و تحصیل را از دست بدهند. امری که در اضمحلال نظام آموزشی کشور و محرومیت فرزندان کارگران و دیگر مزدبگیران تحت ستم مؤثر بوده است. امری که در مورد فرزندان ثروتمندان و قدرتمندان جامعه صادق نیست.

اما، در مقابل اعتراضات دانشجویان ایران چه در رابطه با خواست های صنفی آنان و چه در رابطه با آزادی های سیاسی، پاسخ رژیم همواره سرکوب و تشدید خفقان بوده است. چه در رژیم گذشته و چه در رژیم فعلی، آنجا که دانشجویان بعنوان تپش های قلب سیاسی کشور به صحنه دادخواهی وارد شده اند، گفتار و رفتار رژیم در مقابل آنان تعقیب، زندان، شکنجه و یا اعدام بوده است. امری که در ۳۳ سال تداوم حیات جمهوری اسلامی ایران، تعداد قابل ملاحظه ای از دانشجویان کشور را به بیرون از محیط دانشگاهی پرتاب و در مواردی وادار به ترک کشور نموده است.

برجسته ترین واکنش های رژیم ستم شاهی در برخورد به دانشجویان ایران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بود، که سه تن از دانشجویان کشته و تعداد بسیاری نیز مصدوم و زندانی شدند.

در رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی ایران نیز یاد قیام دانشجویان ایران بویژه دانشجویان دانشگاه تهران از ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۷۸ هرگز از حافظه تاریخی مردم محو نخواهد شد. قیامی که با سرکوب خونبار دانشجویان دانشگاه تهران، در ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸ به پایان رسید.

واقعیت اینست که جامعه ما، و امدار نظام عمومی آموزشی و تحقیقات دانشگاهی هست. بخشی از شکوفائی ها و پیشرفت های جامعه ما در زمینه های مختلف، بویژه زمینه اقتصادی، در مقاطعی نتیجه تحقیقات و تلاش های دانشگاه‌ها و دانش اندوخته های کشور ما است. سرکوب دانشجویان و استادان و محدود کردن حیطه علمی دانشگاه‌ها و یا گنجاندن افکار قرون وسطائی در دروس دانشجویان، اثرات مخربی بدنبال دارد که در پیشرفت های جامعه، اختلالات جدی ایجاد میکند.

بنابر اطلاعات موجود، بیش از ۵۰٪ جمعیت کشور را جوانان تشکیل میدهند. اکثریت قریب به اتفاق آنان از تاریخچه پیدایش آموزش عالی و چگونگی بیداری آن در جامعه و موانع پیشرفت آن اطلاعات چندانی ندارند. لذا در ادامه این مقاله اشارات به این موضوعات، در خدمت تعمیق گفتمان دمکراتیک، ضروری است.

پس از شکست ایران از روس و امضای قرارداد ننگین "ترکمن چای" و عیان تر شدن اهمیت دستیابی به فنون جدید برای پیشرفت جامعه در همه زمینه ها، فکر دست یابی به آموزش های عالی بیش از گذشته در بین قشر ترقیخواه کشور، تقویت شد.

در زمان میرزا تقی خان امیر کبیر، مدرسه دارالفنون، با استخدام معلم هائی از اروپا و به ویژه از کشورهای نظیر اتریش، اسپانیا، ایتالیا و فرانسه، جهت آموزش ریاضیات، فیزیک، شیمی و اصول علمی جدید و دانش‌های مهندسی، پزشکی و فنون، تاسیس شد.

هر چند که در اثر کارشکنی‌ها و دسیسه‌های مرتجعین هول و حوش دربار قاجار، میرزا تقی‌خان امیر کبیر به سرنوشت دردناکی دچار و عاقبت بدستور شاه در روز ۲۰ دی ۱۲۳۰ (برابر با ۱۰ ژانویه ۱۸۵۲ میلادی) در حمام فین کاشان با بریدن رگ دستپایش به بقتل رسید، اما سنگ زیر بنای تحصیلات عالی در ایران گذاشته شد. حتی با وجود مخالفت‌های میرزا آقاخان نوری - که بعد از امیرکبیر بمقام صدارت ناصرالدین شاه قاجار منصوب شده بود- اما، مدرسه دارالفنون همچنان بکار خویش ادامه داد.

روند راه یابی علم و دانش و فنون جدید به ایران همچنان با فراز و نشیب، ادامه یافت. از اثرات این راه یابی میتوان از جمله به انقلاب مشروطیت ایران و تأثیرات مدرسین و فارغ التحصیلان دارالفنون در این انقلاب اشاره کرد.

در تداوم ضعف حکومت قاجار و بویژه شکست محمد علی شاه قاجار، ایران شاهد رشد دموکراسی در ایران و رواج افکار آزادیخواهانه بود. امری که دانش آموخته گان علوم و فنون جدید هم، در تدوین اصول و پیشرفت آنها نقش قابل توجهی داشتند.

البته لازم به توضیح نیست که، همه تلاش‌ها و ایثارهای عناصر آگاه جامعه، در مقاطع مختلف، اگر با حمایت مردمان ستمدیده و لگدمال شده روبرو نمیشد، کشور ما موفق به برداشتن گامهای بزرگی در مسیر دست یابی به آزادی های بدست آمده در آن دوران و ورود شخصیت های سیاسی و تحرکات اجتماعی نمیشد.

در سال ۱۲۹۹ شمسی، با تشدید ضعف حکومت در ایران، شکست تزاریسیم در روسیه و بر سرکار آمدن رژیم کارگران و زحمتکشان در روسیه و لغو همه قراردادهای اسارت بار دوران تزاریسیم، امپراطوری بریتانیا که در کشور ما صاحب قدرت بلامنازع گردیده بود، برای بقدرت رساندن یک حکومت مرکزی پُر قدرت در ایران - که تامین کننده منافع انگلستان باشد- دست بکار شد.

ژنرال " آبرون سایید" انگلیسی که رئیس "پلیس جنوب ایران" بود، با تشویق رضا خان میرپنج به کودتا و تصرف تهران، در پایه گذاری دولت رضاخان قلدر، نقشی تعیین کننده بازی نمود. امری که در سال ۱۳۰۴ شمسی منجر به اضمحلال خاندان سلطنتی قاجار و تاجگذاری رضا شاه، بعنوان سردودمان خاندان پهلوی شد.

اما، نیاز سرمایه و بویژه امپریالیسم انگلستان و همچنین دولت رضا شاه به تحصیلکردگان، عاقبت منجر به تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ شمسی شد. اما در همین جا لازم بیاد آوری است که ورود دانشجویان بدانشگاه، همراه بود با طرح خواست های بحق شان. امری که منجر به برگزاری اولین اولین اعتصاب موفق دانشجویان در سال ۱۳۱۴ شمسی بود.

ناگفته نماند که پلیس رضا شاهی نیز در سرکوب دانشجویان و دانش آموخته گان، از هیچ رذالتی فروگذار نمیکرد. یکی از برجسته ترین سرکوب های دانشگاهی در آن دوران، دستگیری " گروه ۵۳ نفر" برهبری تقی ارانی بود. اکثر اعضای " گروه ۵۳ نفر"، تا پیش از دستگیری با هم ارتباطی نداشتند و این نام پس از دستگیری به آنها اطلاق شد. آنها عمدتاً زیر شکنجه های جانکاه مأموران اداره آگاهی (تأمینات) یعنی شهربانی رضاشاه قرار گرفتند و با پرونده هایی که برای آنها ساخته شد به زندان های درازمدت محکوم و راهی زندان قصر شدند.

قتل ارانی که دکترای خود را از دانشگاه برلین در رشته شیمی کسب کرده بود، عاقبت در اثر رفتار سوء مامورین در زندان جان باخت.

لازم بیادآوری است که در آن دوران دانشجویان عمدتاً از خانواده های مرفه و یا وابسته بقدرت بودند. با این استثناء که دانشجویان دانشکده افسری، مدرسه نظام و دانشسرای تربیت معلم که شبانه روزی بودند، عمدتاً بخانواده های کم درآمد تعلق داشتند.

سال ۱۳۲۰ شمسی، سال سرنگونی نظام رضا شاهی بود. خود رضا شاه که در سال های آخر سلطنت به هیئتلر متمایل شده بود، با حمله متفقین به ایران در جنگ دوم جهانی، از سلطنت خلع و به جزیره موریس در افریقای جنوبی، تبعید شد.

پس از پایان دوران حکومت جابرانه رضا شاه پهلوی، فضای سیاسی کشور باز شد. از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ کشور شاهد ورود احزاب گوناگون به جامعه، اعم از راست و چپ، شد.

تحرکات اجتماعی و سیاسی در دانشگاه، عمدتاً تحت تأثیر حزب توده ایران قرار داشت. اما از سال ۱۳۲۸ و طرح ملی کردن نفت در رابطه با استخراج و صادرات آن، تحرکات دانشجویان طرفدار محمد مصدق و وابسته به ملی گرایی در دانشگاه پایه گذاری شد.

در سال ۱۳۲۹ و تأسیس جبهه ملی، تحرکات طرفداران محمد مصدق و طرفداران احزاب وابسته به جبهه ملی گسترش یافت. البته در درون خود جبهه ملی نیز با تأسیس بخش چپ و سوسیالیست این جبهه، تحرکاتی با مضمون چپ نیز تلاش میکرد که دانشجویان متمایل به مضمون چپ در آن زمان را، بخود جلب نماید.

باین ترتیب، در فاصله سالهای ۱۳۲۹ الی ۱۳۳۲، تحرکات سازمانیافته دانشجویان دانشگاه تهران، عمدتاً در تحرکات طرفداران " حزب توده ای" و یا "جبهه ملی ایران" امکان بروز یافت. آنچه در رابطه با بافت طبقاتی دانشجویان در آن دوران میتواند مورد توجه قرار گیرد، افزایش فرزندان " خورده بورژوازی مرفه" و یا " طبقه متوسط" است.

در رابطه با توجه ویژه دانشجویان در آن سال ها به "حزب توده ایران" و " جبهه ملی ایران" و سیطره فرهنگی آنان بر جنبش دانشجویی، این نکته قابل ذکر است؛ در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ فضای سیاسی جامعه نسبتاً باز بود و جامعه متأثر از تحرکات احزاب سیاسی (اعم از چپ و راست) بود. لذا، جنبش دانشجویی نیز بعنوان بخشی از جامعه، در رابطه با معضلات و راه حل های موضوعات سیاسی و اجتماعی، متأثر از احزاب سیاسی بود. امری که در صورت وجود آزادی های سیاسی، بدیهی است.

طبعاً با سرکوب احزاب سیاسی و عدم امکان سازمانیابی مردم در تشکل های سیاسی دلخواهشان، و سوق دادن جامعه به دوران سکوت و سکون، طبیعی است که دانشجویان از آنجا که با حوزه های معرفتی آشنا تر و لذا جستجوگر هستند، لذا، بعنوان وجدان آگاه جامعه و یا قلب تپنده جامعه، سمبل بیان خواست های سیاسی جامعه نیز میشوند. امری که هرگز به مزاج حکومت های استبدادی و یا دیکتاتوری سازگار نیست.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برهبری سازمان مخوف امریکائی " سی آی اِ " و همکاری "ام آی ۶" انگلستان و دربار محمد رضاشاه پهلوی، دولت ملی دکتر محمد مصدق سرنگون شد. (محمد مصدق با موفقیت مبارزه ملی کردن نفت ایران و قطع دست استعمار انگلستان از ایران را رهبری کرده بود).

پس از این کودتا و سرکوب احزاب مخالف دربار و امپریالیسم، دانشگاه تهران، مرکز تحرکات سیاسی و قلب تپنده جامعه شد. دانشکده فنی، دانشکده پزشکی و دانشکده حقوق تهران، پیشتاز مبارزات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی بودند. رژیم شاه برای "گوشمالی" دانشجویان مبارز و آزادیخواه، نظامیان خود را به دانشگاه گسیل و دانشگاه را اشغال کرد.

در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲، دانشجویان دانشگاه تهران، در مخالفت با دربار پهلوی و کودتای امپریالیستی و سفر ریچارد نیکسون - معاون وقت رئیس جمهور امریکا - با نظامیان شاه که دانشگاه را تسخیر کرده بودند درگیر شدند. سه دانشجو بنامهای: قندچی، بزرگ نیا و رضوی، توسط نیروهای مسلح حکومت بقتل رسیدند. جنبش دانشجویی سرکوب شد. تعدادی از دانشجویان نیز دستگیر و روانه زندان شدند.

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷ رژیم شاه به شدت بسرکوب دانشجویان ادامه داد. در سرکوب دانشجویان، دیگر مخالفین رژیم و مردم آزادیخواه رکن دوم ارتش، بشدت فعال بود. در سال ۱۳۳۷ سازمان جهنمی اطلاعات و امنیت کشور " ساواک" بکمک " سی آی اِ " و سازمان امنیت اسرائیل تأسیس شد و با وظائف گسترده تری، جانشین رکن ۲ ارتش شد.

در سال ۱۳۳۹ که جان کندی رئیس جمهور امریکا شده بود، محمد رضا شاه خود را در تنگنای سیاسی یافت. شاه با تصور اینکه جنبش دانشجویی از نفس افتاده است، تصمیم گرفت که با " چهره ای دمکرات " در بازار سیاست ایران و جهان ظاهر شود. لذا از سختگیری های دستگاه سرکوب حکومت تا حدودی کاسته شد. در پائیز سال ۱۳۳۹، دانشجویان یک اعتصاب سراسری را سامان دادند. ۳ روز دانشگاه تعطیل شد.

در فاصله "مقید" شدن محمد رضا شاه به قواعد بازی دمکراسی، بقایای جبهه ملی ایران نیز متأثر از این چرخش مقطعی شاه و باصطلاح باز شدن فضای سیاسی در ایران، تحرکاتی را بنام "جبهه ملی ایران" سازمان دادند. دکتر محمد مصدق که پس از چند سال زندان بدهکده متعلق به خاندانش بنام احمدآباد، تبعید شده بود، از آنجا که دیگر در دنیای واقعیت ها دیگر جبهه ملی ایران، یک جبهه واقعی نبود و احزاب تشکیل دهنده آن در زیر سرکوب های رژیم شاه مضمحل شده بودند، رهبران سازشکار این " جبهه" را تهدید به افشاگری نمود.

دانشجویان، در دعوی بین دکتر مصدق و "رهبران خود گمارده" جبهه ملی، از محمد مصدق حمایت کردند. لذا، جبهه ملی از آن پس، عملاً از کار افتاد. در سال ۱۳۴۰ بخشی از بقایای جبهه ملی، از آن انشعاب کرد و برهبری مهدی بازرگان، "نهضت آزادی" را تأسیس نمودند.

خط و مشی حاکم بر دانشجویان دانشگاه نیز عمدتاً تا سال ۱۳۴۳ در شعار "شاه سلطنت نکند، نه حکومت." قابل توضیح است. جالب توجه است که در همین سال ها مهندس مهدی بازرگان دستگیر و محاکمه کشیده شد. مهدی بازرگان در بیدادگاه شاه اعلام کرد: ما از آخرین کسانی هستیم که مبارزه قانونی و مسالمت آمیز کرده ایم.

دانشجویان هم همانند خود جامعه، همه راههای قانونی برای دستیابی بحقوق صنفی و سیاسی را امتحان نمودند. رژیم شاه تسلیم قانون اساسی نشد. محمد رضا شاه که خود را "شاه شاهان" و محبوب القلوب مردم جا میزد، همه راههای پیشروی مردم و طبعاً مبارزین آزادیخواه را بسته بود. خود را بر فراز قانون قرار داده بود. خود را ظل الله "سایه خدا" می پنداشت. لذا، بتدریج، تفکر مبارزه قهرآمیز جا باز کرد.

در سال ۱۳۴۴ از میان همراهان "نهضت آزادی ایران"، دانشجویانی مسلمان به تفکر مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه روی آوردند. این جوانان به سازماندهی خود پرداختند. از دل این حرکت "سازمان مجاهدین خلق ایران" پدیدار شد.

در میان معتقدین به تفکر چپ، کسانی به تدوین نظرات خود در رابطه با مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه پرداختند و به سازماندهی مبارزه چریکی بر علیه رژیم ستم شاهی پرداختند.

تعدادی از دانشجویان دانشگاه در ایران برای دستیابی به کارائی های لازم جهت آغاز مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، عازم اردوگاههای تشکیلات فلسطینی ها در منطقه خاورمیانه شدند. برخی موفق شدند که به اردوگاههای فلسطینی ها در منطقه برسند و تعدادی نظیر شکرالله پاکنژاد و محمد رضا شالگونی، قبل از خروج از ایران دستگیر و تحویل ساواک شدند. شکرالله پاکنژاد بعدها در قتل عام های سال ۱۳۶۰ توسط جلاخان رژیم اسلامی بقتل رسید و محمد رضا شالگونی که با قیام مردم در سال ۱۳۵۷ از زندان شاه آزاد شده بود، با همفکران خود پس از انقلاب بهمن ماه سال ۱۳۵۷، سازمان "راه کارگر" را تأسیس و به مبارزه با جمهوری اسلامی ادامه داد.

تعدادی از دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانی در خارج از کشور نیز برای آغاز مبارزه چریکی با رژیم شاه، تدارکاتی را آغاز نمودند. این دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانی نیز برای دستیابی به کارائی های لازم جهت آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، رهسپار اردوگاههای انقلابیون فلسطینی در منطقه شدند. اینان در ابتدا عمدتاً تحت نام "جبهه ملی - خاورمیانه" به متشکل کردن خویش اقدام نمودند و از سال ۱۳۵۶ نیز با نام "گروه اتحاد کمونیستی" بمبارزه شان ادامه دادند، که هم زمان با انتقال به ایران در سال ۱۳۵۷ تحت نام "سازمان وحدت کمونیستی" بفعالیت پرداختند.

عاقبت مبارزینی با تفکر چپ (از جمله دانشجویان) در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ در جنگل های شمال کشور به پاسگاه نظامی سپاه گل حمله کردند. سازمان چریک های فدائی خلق ایران، پا بعرصه مبارزه گذاشت. مدتی بعد نیز تولد سازمان مجاهدین خلق ایران، اعلام موجودیت کرد. پس از آن بمدت چند سال، هواداران مارکسیسم و هواداران مذهب، بشدت بر جو سیاسی دانشگاه اثر گذاردند.

در اینجا ضروری است که به تأثیر عوامل خارج از کشور بر ذهنیت مبارزین داخل کشور نیز اشاره نمایم. در آن دوران مبارزات آزادیخواهانه مردم ویتنام به مرحله جنبش توده ای مسلحانه در جنوب این کشور بر علیه دولت بومی ارتجاعی دست نشانده امریکا و ارتش اشغالگر ایالات متحده امریکا رسیده بود. مبارزه ات مسلحانه حق طلبانه مردم ویتنامی نیز بر آگاهی های ذهنی مبارزین ایرانی، به شکل ایجاد تمایل به مبارزه چریکی در ایران، مجال بروز یافت. مبارزات پارتیزان های کوبائی ها نیز برهبری فیدل کاسترو و چه گوآرا بر علیه رژیم ستمکار و دست نشانده امریکا در کوبا، همین تأثیرات را بر مبارزین آشتی ناپذیر ایرانی بر علیه رژیم شاه نیز گذاشته بود.

"کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور" نیز عمدتاً حامی و پژواک دهنده مبارزه قهرآمیز در ایران بود. جنایات و سرکوب های رژیم شاه و سازمان مخوف ساواک در آن زمان، توسط ۸۹ "واحد کنفدراسیون جهانی..." افشاء میشد و علاوه بر تشدید انزوای شاه، حمایت بین المللی برهی مبارزات مردم ایران فراهم میکرد.

اما در سال ۱۳۵۵ از یک طرف جنبش چریکی در ایران با ضایعات متعددی روبرو گردید. سازمان چریک های فدائی خلق ایران در اثرات ضربات مرگبار ساواک و دیگر نیروهای مسلح رژیم بشدت صدمه دید ، بگونه ای که تا آغاز جنبش سراسری و توده ای مردم بر علیه رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ نتوانست منشاء اثر جدی در مبارزات داخل کشور گردد.

در همین دوران سازمان مجاهدین خلق ایران نیز در اثر سرکوب جناح مذهبی توسط جناح " مارکسیست " شده آن، بشدت تضعیف و با ضربات مرگبار ساواک، عملاً بکنار صحنه مبارزاتی رانده شد.

از جانب دیگر در سال ۱۳۵۵ ، با وجود آنکه درآمد نفت ایران از ۲،۸ میلیارد دلار به حدود ۳۰ میلیارد دلار در سال رسیده بود، با توجه به برنامه های شبه مالیخولیائی اقتصادی شاه ، صرف بودجه های نجومی برای خرید اسلحه و گسترش فساد روزافزون در کشور، دولت امیر عباس هویدا دچار کسری بودجه شده بود.

در کنار این اتفاقات ورود رئیس جمهور از حزب دمکرات (جیمی کارتر) به کاخ سفید واشنگتن، باعث شد که محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۵۶ بار دیگر خود را ناچار ببیند که بفر " باز کردن فضای سیاسی کشور " بیفتد. بر این بستر، تحرکات علیه تداوم حکومت ستم شاهی گسترده تر شد.

در نیمه اول ۱۳۵۷ با آگاهی نسبی مردم از بحران های رژیم شاه، مقاومت و مبارزه مردم ایران، سراسری شد آن از یک طرف و از طرف دیگر افشاگری های "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور" و گسترده تر شدن تضادهای درون جبهه امپریالیست ها در رابطه با حکومت محمد رضا شاه، رژیم سلطنتی در ایران بیش از گذشته منفرد شد.

در انزوای رژیم شاه و بمیدان آمدن توده های وسیع مردم به میدان مبارزه، دانشجویان دانشگاههای ایران نقش برجسته ای داشتند. بویژه دانشگاه تهران و تیریز از مراکز سازماندهی و تشویق و ترغیب مردم به ادامه مبارزه بر علیه رژیم شاه شدند. دانشجویان، قلب تپنده جنبش عمومی ضد استبدادی بر علیه رژیم شاه شده بودند. اکثریت قریب اتفاق مردم ایران، بر علیه شاه بپا خواسته بودند. مردم با تداوم مبارزه شان نشان میدادند که خواهان رهسپاری رژیم سلطنتی به گورستان تاریخ هستند.

مبارزات مردم بر علیه رژیم ، محمد رضا شاه پهلوی را وادار کرد که در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ در یک سخنرانی، به فساد، تورم، غارت و سرکوب در ایران اعتراف نماید. شاه ضمن آنکه اعلام کرد صدای انقلاب مردم را شنیده است، قول داد که جبران گذشته ها بنماید. پاسخ مردم با فریادهای مرگ بر شاه و استمرار مبارزه آنها نشان داد که دوران حکومت محمد رضا شاه به پایان رسیده است. در پائیز ۱۳۵۷ روح الله خمینی، از عراق ابتدا به کویت و سپس به پاریس در فرانسه برده شد.

البته در کنفرانس گوادالپ در ۴ الی ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (حدوداً یک ماه قبل از پایان کار محمد رضا شاه) ، سران کشورهای امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان برای آنکه تداوم حیات رژیم شاه، به گسترش و تعمیق بیشتر جنبش مردم ایران و قدرت یابی گسترده چپ منجر نشود، بر سر رفتن شاه و بازگشت خمینی به ایران، توافق کردند.

در ۸ ژانویه ۱۹۷۹ دو نماینده کارتر رئیس جمهور امریکا با خمینی در نوفل لوشاتو (پاریس) ملاقات و پیام کارتر را به او تسلیم نمودند. خمینی نیز با تصحیحاتی با نظرات مندرج در پیام جیمی کارتر موافقت نمود. پس از آن روح الله خمینی - بعد از آنکه به همت توده های حق طلب، شاه از ایران رفت - به ایران وارد شد.

تداوم اعتصابات سراسری کارگران و کارمندان و بویژه کارکنان صنعت نفت که با توقف چرخ تولید، حکم سقوط رژیم سلطنتی را صادر کرده بود نشان داد که مردم با بقایای رژیم شاه - از جمله شورای سلطنت و دولت شاپور بختیار - نیز سر سازگاری ندارند. همین امر رژیم سلطنتی را به گورستان تاریخ روانه کرده بود. در تمامی این مراحل، جنبش دانشجویی ایران در صف مقدم مبارزه قرار داشت.

پس از سقوط رژیم سلطنتی، دانشگاهها و بویژه دانشگاه تهران، آموزشگاه انقلاب شد. دانشگاه همچنان قلب تپنده جامعه بود. دانشگاه پایگاه گروههای مردم؛ فدائی، مجاهد، جبهه دمکراتیک مردم و و تداوم شور و شوق انقلابی و سازماندهی شد. دانشگاه خار چشم بنیادگرایان مذهبی و در رأس همه آنها روح الله خمینی و حامیان او شد. اما رژیم تازه پای اسلامی ترجیح داد که ابتدا ملیت های ساکن ایران را مورد هجوم قرار دهد. بعنوان مثال در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ خمینی جلا، دستور حمله به کردستان را صادر کرد.

حدود ۹ ماه بعد از قیام ۲۲ بهمن و سقوط قطعی رژیم شاه، در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، پس از اشغال ماجراجویانه سفارت امریکا در تهران توسط " دانشجویان خط امام"، دولت موقت مهدی بازرگان سقوط کرد. از آن پس، خمینی اداره امور کشور را مستقیماً بدست گرفت و جای پای مرتجعین بنیاد گرای اسلامی را در نظام نو پای " جمهوری اسلامی" و پایه های سکت حکومتی را مستحکم تر کرد. اهمیت این پروژه بقدری بود که روح الله خمینی این اشغال را، انقلاب دوم نامید.

البته در آینده در این مورد و نتایج فاجعه بار اشغال سفارت امریکا در تهران برای مردم ایران، در مقاله ای جداگانه توضیحات بیشتری را منتشر خواهم نمود.

پس از ماجرای اشغال ماجراجویانه سفارت امریکا در تهران، همه ارکان های دولتی با توسل به اسم شب " دانشجویان خط امام" به تصرف کامل ایادی روح الله خمینی در آمدند و اولین یورش محافظه کاران در قدرت، در رابطه با اخراج "لیبرال"ها به نتیجه رسید پس از "انقلاب دوم"، سرکوب شدیدتر نیروهای مبارز و مترقی در دانشگاه شدت گرفت. ۶ ماه بعد در اردیبهشت ۱۳۵۹، بعد از سرکوب شدید و بی رحمانه دانشجویان، "انقلاب فرهنگی" را علم نمودند. در تبلیغات مربوط به سرکوب دانشجویان در این مقطع، ابوالحسن بنی صدر (رئیس جمهور وقت) نیز شرکت نمود. دانشگاهها را بمدت سه سال تعطیل نمودند.

حدود یک سال بعد در خرداد ۱۳۶۰ با سرکوب ابوالحسن بنی صدر (رئیس جمهور وقت) و مجاهدین خلق ایران که در آن زمان در هماهنگی با بنی صدر عمل میکردند، نه تنها سازمان مجاهدین متحمل کشتار فراوان شدند و عاقبت ابوالحسن بنی صدر (رئیس جمهور وقت) و مسعود رجوی از ایران به فرانسه رفتند، بلکه تمامی سازمان های سیاسی مترقی ایران نیز در اثر تشدید وحشیانه سرکوب ها، بسیاری از اعضا و هوادارانشان را در اعدام های فله ای رژیم از دست دادند.

زندان های کشور از دهها هزار نفر مخالفان رژیم پُر شد. علاوه بر اعدام ها، هزاران نفر از مبارزین در زندان های جمهوری اسلامی، سخت ترین شکنجه ها را تحمل نمودند. نظام فاشیستی جمهوری اسلامی ایران، تنها به این جنایت بسنده نکرد. در اثر سخت ترین شکنجه های جسمانی و روانی، تعدادی از زندانیان سیاسی را " تواب" نمودند. در اعمال فشار به زندانیان سیاسی، جمهوری اسلامی حتی در مواردی، قربانیان سرکوب را مورد تجاوز جنسی هم قرار دادند. بیش از این در ۷ سال بعد (سال ۱۳۶۷)، چندین هزار نفر از زندانیان سیاسی که حتی تعدادی از آنها دوران "محکومیت" شان هم سپری شده بود را بقتل رسانند. در بین زندانیان سیاسی جانباخته، تعداد قابل ملاحظه ای از دانشجویان نیز وجود داشتند.

این جنایات وصف ناپذیر آنچنان ضد بشری بود که آیت الله حسینعلی منتظری بقیمت از دست دادن مقام جانشینی روح الله خمینی، به قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اعتراض کرد. حسینعلی منتظری در کتاب خاطراتش - تا آنجا که اطلاع اش در سال ۱۳۶۷ اجازه میداد- تعداد قتل عام زندانیان سیاسی ایران در آن سال را، مابین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر اعلام نمود.

پس از سه سال تعطیل دانشگاهها تحت عنوان " انقلاب فرهنگی" در سال ۱۳۶۲ دانشگاههای ایران بازگشائی شد. از ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۶ فقط نیروهای نوب در دستگاه ولایت، حق فعالیت در دانشگاهها را داشتند. نظیر "دفتر تحکیم .." و "انجمن اسلامی". در مورد دگراندیشان، سرکوب و خفقان شدید در دانشگاهها همچنان برقرار بود.

در بهار سال ۱۳۶۷، مخاصمه جناهای رنگارنگ رژیم جهت تقسیم غنائم از یک طرف و از طرف دیگر نگرانی جناحی که به اصلاح طلبان رژیم معروف شدند از روش های جناح غالب رژیم در اداره کشور که از نظر اصلاح طلبان میتوانست به قیام مردم و در هم شکستن رژیم جمهوری اسلامی ایران بیانجامد، باعث شد که شکاف در بالای رژیم بگونه ای محسوس در معرض دید همگان قرارگیرد.

جنگ قدرت مابین دو جناح محافظه کار رژیم که ولی فقیه در رأس آن قرار داشت و جناح اصلاح طلب رژیم که محمد خاتمی کاندید ریاست جمهوری آنان بود بگونه ای مغلوبه شد که عناصر درنده خوئی نظیر صادق خلخالی نیز به صف اصلاح طلبان پیوستند. در این نبرد قدرت، اصلاح طلبان توانستند محمد خاتمی را در صندلی ریاست جمهوری جای دهند.

در آن مبارزات "انتخاباتی"، دانشجویان مبارز نیز با استفاده از شرایط ایجاد شده که منجر به کاهش فشارهای حاکمیت شده بود، با سپر کردن اصلاح طلبان، مبارزه برای گسترش آزادی ها را در دستور کار خویش قرار دادند.

جمع کثیری از دانشجویان، اعم از آنان که در بدنبال دفتر تحکیم وحدت روان بودند و آنان که بدنبال دستیابی به آزادی و رفع تبعیض بودند و چپ‌گرا نامیده می‌شدند، در جریان "انتخابات" خرداد ۱۳۷۶ بمیدان آمدند. طرفداران اصلاح‌طلبان با پافشاری بر فعالیت‌های قانونی پافشاری مینمودند و دانشجویان دیگر با "سپر" کردن اصلاح‌طلبان، علیه تمامیت خواهی و برای دست‌یابی به آزادی و برابری فعالیت مینمودند.

پس پایان مقطع نمایش انتخاباتی خرداد ۱۳۷۶ نیز، دانشجویان مبارز با استفاده بهینه از شکاف ایجاد شده در بالای رژیم، از هر فرصت مناسب بهره می‌جستند تا بمثابه دماسنج سیاسی جامعه، در میدان مبارزه حاضر باشند و بمثابه کاتالیزاتور، در سوق دادن بخش‌های دیگر جامعه به حق‌طلبی در مقابل رژیم ولی فقیه، موثر واقع شوند.

در سال ۱۳۷۷ جناح محافظه‌کار رژیم، نالان از پیشروی مردم ستم‌دیده و دانشجویان مبارز، با اجرای طرح قتل‌های زنجیره‌ای، و ربودن و کشتن فعالان سیاسی - اجتماعی و ادبی، که عمدتاً مخالف رهبر و دستگاه رهبری بودند - تلاش نمودند که ترس و وحشت را بر جامعه و دانشگاه گسترده‌تر نمایند.

تشدید تضادهای مابین دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب رژیم باعث شد که اراده واحد رژیم در سرکوب مردم دچار اختلال شود. لذا، با افشاء غیر مستقیم اسنادی توسط اصلاح‌طلبان، اسرار بخش‌هایی از جنایات "قتل‌های زنجیره‌ای" از پرده برون افتاد. وزارت اطلاعات رژیم ناچار به اعتراف شد که در این جنایات حداقل یکی از مدیران کل وزارت اطلاعات - سعید امامی - از سازمان‌دهندگان بوده است.

با وجود آنکه در اثر توافق مابین دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب رژیم- و یا اهمال اصلاح‌طلب‌ها- همه اسرار این جنایات (از جمله اینکه امران این جنایات چه کس و یا کسانی بوده‌اند) به صراحت افشاء نشد، ولی همان افشاء قطره چکانی اسرار قتل‌های زنجیره‌ای، موجب تضعیف ولی فقیه و "بیت" او شد. در این عرصه نیز دانشجویان فعال و مبارز در اطلاع‌رسانی و بسیج افکار عمومی بسیار فعال بودند.

بعلت توقیف روزنامه سلام در ۱۶ تیرماه ۱۳۷۸، حدود بیست سال پس از حاکمیت نظام ولایت فقیه در کشور ما، یک بار دیگر جنبش دانشجویی، اما بگونه‌ای قدرتمندتر - با استفاده از کشمکش‌های جدید میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران نوب در ولایت فقیه- بمیدان آمد.

اوجگیری تحرکات دانشجویان در این مقطع، با تظاهرات ۱۷ تیرماه ۱۳۷۸ در خیابان کارگر شمالی بر علیه سانسور، ترور و خفقان آغاز شد. بدنبال آن، در سحرگاه ۱۸ تیرماه، "لباس شخصی" ها و نیروهای انتظامی رژیم به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد تهران حمله ور شدند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان را مورد ضرب و شتم و اطاق‌های خوابگاه را در هم کوبیدند.

دانشجویان دانشگاه‌های ایران در همان روز، با دست‌زدن به تحص و برقراری اعتصابات در محل دانشگاه‌ها، رژیم را به چالش طلبیدند.

مبارزه دانشجویان دانشگاه تهران بویژه، انعکاس بسیار گسترده‌ای در داخل و خارج کشور داشت. دانشگاه تهران بمدت ۶ روز در دست دانشجویان معترض به حکومت بود. همه مراکز آموزش عالی در کشور با دانشجویان دانشگاه تهران همبستگی کردند. تظاهرات شدت پیدا کرد و دانشجویان، دانشگاه و خیابان‌های اطراف آن را از نیروهای سرکوبگر رژیم پاک کردند. بسیاری از مردم تهران و شهرستان‌ها و افکار عمومی در جهان، از دانشجویان ایران حمایت کردند.

در این تظاهرات‌های توده‌ای، دانشجویان با فریادهای مرگ بر ولایت فقیه، مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی و... نفرت و انزجار خویش از ادامه حیات رژیم ولایت فقیه را بگوش افکار عمومی در ایران و جهان رسانند. بر بستر این مبارزات، تحرکات دانشجویان چپ نیز بسیار گسترده‌تر شد.

انعکاس جهانی اخبار این مبارزات در سطح جهان بسیار موثر بود. ۶ روزی که ایران را لرزاند و سیدعلی خامنه‌ای را وادار نمود که وحشت زده، از طرفداران خود بخواهد که خویشتن دار باشند. علی خامنه‌ای اشک تمساح ریخت و به حزب الله و نیروهای سرکوبگر گفت؛ اگر عکس مرا هم پاره کردند، کاری نکنید.

از اتفاقات دیگری که در آن ۶ روز بوقوع پیوست این بود که اقتدار " دفتر تحکیم حوزه و دانشگاه " (ابزار نفوذ رژیم در جنبش دانشجویی آن زمان) بی ردا و پوشش، در مقابل چشمان دانشجویان قرار گرفت. در آن روزها بر خلاف ادعای "دفتر تحکیم.." که وانمود میکرد رهبر دانشجویان ایران است، با عیان شدن رادیکالیسم و قاطعیت دانشجویان در مقابل " دیرک خیمه نظام " (علی خامنه ای) آشکار شد که نیروهای و عناصر مبارز دیگری در حال سازماندهی مبارزات ترقیخواهانه دانشجویان هستند.

محمد خاتمی نیز که در تمام مدت این شش روز بدرخواست دانشجویان برای استماع درخواست های آنان بدانشگاه تهران نرفته بود، پس از سرکوب دانشجویان با تجلیل از اسدالله لاجوردی رئیس اسبق و درنده خوی زندان اوین، از دانشجویان مخالف و مبارز با عناوینی نظیر آشوبگر و ضد انقلاب یاد کرد.

از دیگر نکات بارز دیگری که در جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ بعیان دیده شد این بود که تمام نقشه های رژیم ؛ هجوم وحشیانه به دانشگاه و اشغال آن، انقلاب فرهنگی، ایجاد سهمیه سپاه ، کمیته ها و حزب الهی ها در روان ساختن دانشجویان خودی بدانشگاهها، تصویب دانشجویان و استادان مبارز در بیست ساله اول جمهوری اسلامی ایران، با قیام ۱۸ تیر نقش بر آب شده است.

نسل جوان دانشجو، برخلاف تمایل رهبران و صاحب منصبان رژیم، از آرمان های مزورانه خمینی و کل رژیم فاصله گرفته بودند. این نسل دیگر "رهبر بلامنازع" و نظریه ذوب در رهبری را نمی پذیرفت. بعلاوه نه تنها افکار جنبش مدنی، بلکه نظرگاههای چپ و انقلابی نیز در میان دانشجویان رشد کرده بودند.

توجه کنید: در حکومت های استبدادی و دیکتاتوری های خشن، در غیاب نهادهای فعال مدنی از جمله احزاب سیاسی، مطبوعات و تشکل های مستقل کارگری و مردمی، این جنبش دانشجویی ترقیخواه است که قلب تپنده جامعه میشود. دما سنج جامعه میشود.

جنبش دانشجویی بعنوان جنبشی از جوانان پرشور و جستجوگر، مایل است به عمق پدیده ها توجه داشته باشد. اما از آنجا که عناصر جنبش دانشجویی متشکل از افرادی هستند که ریشه در طبقات و اقشار گوناگون دارند، لذا متأثر از آگاهی های خود و تعلق طبقاتیشان حرکت مینمایند. از آنجا که جهت حرکت جامعه بستگی به برآیند نیروهای جامعه در مقطع مشخص دارد، لذا جنبش دانشجویی و مطالبات آن نیز تابعی از وضعیت موجود و ویژگی های اجتماعی کشور است.

با حاکمیت رژیم جهل و جنایت، رژیم فساد و رشوه خواری، رژیم حافظ منافع صاحبان زر و زور، بر سرنوشته کشور ما، طبعاً کادرهای اداره کننده این نظام نیز میبایست در جهت "تکامل" همین ماهیت پرورش بیابند. " دفتر تحکیم وحدت.." و یا انجمن اسلامی، بمثابه نهادهای که مسئولیت شناسائی و تربیت مدیران آینده نظام را داشتند، طبعاً پاسخگوی نیازها و مطالبات دانشجویان ترقی خواه (که به تبعیت از وضعیت موجود و ویژه گی های اجتماعی کشور) خواهان تغییرات رادیکال در زمینه های آزادی و دموکراسی بودند، نمیتوانستند باشند.

لذا، " دفتر تحکیم وحدت.." و ...، تبدیل به ترمز حرکت دانشجویان مترقی شده بود. همین خصلت های این نهاد بود که عریان در مقابل چشمان کنجکاو و جستجوگر دانشجویان قرار گرفته بود. لذا، از متن مبارزه ترقیخواهانه دانشجویی و مردمی، کما بیش حذف شد. با سرکوب جنبش ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، هر چند تا مدتی مبارزات دانشجویی با افت روبرو شد، اما این مبارزات تحت عناوین مختلف با سپر کردن اصلاح طلب ها ادامه یافت.

میگویند که گذشته میتواند چراغی فرا راه آینده باشد. لذا، توجه شما را به نتیجه گیری هائی از قیام دانشجویی ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ جلب مینمایم:

- دانشجو با حوزه های ارتباط و شناخت، آشناتر است.
- دانشجو با حوزه های معرفتی آشناتر است، لذا جستجوگر است.
- دانشجو، هنوز وارد بازار کار نشده است، لذا، در محافظه کاری های ملموس جامعه وارد نشده است.
- دانشجو بنا بر خصلت دانش اندوزی، عموماً، ویژه گی های اصلاح گری و یا انقلابی در شیوه تفکرش دارد.
- رژیم های سرکوبگر – از جمله جمهوری اسلامی ایران – قادر نیستند آتش مبارزه جوئی دانشجویان – بالطبع جامعه – را برای دستیابی به دموکراسی و آزادی خاموش بکنند. در مقاطعی نیز که با سرکوب های وحشیانه موفق به فروکش کردن آتش

مبارزه حق طلبانه دانشجویان میشوند، خواست به مقابله با سرکوب و خفقان، همچون آتش زیر خاکستر، در اولین فرصت، مجدداً شعله ور میشود.

- تاریخ تداوم مبارزات دانشجویان دانشگاه‌های ایران نشان داده است که تلاش های عوام فریبانه و ارتجاعی رژیم از جمله اخراج و سرکوب اساتید و دانشجویان مبارز و مخالف، انقلاب فرهنگی و تسخیر دانشگاه، ایجاد دستجات طرفدار دولت در میان دانشجویان، ساختن اصطلاحات مردم فریب و جانشین نمودن آن با نام واقعیات، جهت به انحراف کشاندن مردم از معنای واقعی مقولات اجتماعی؛ نظیر کارگران را "مستضعفان" و یا سرمایه داران را " کاخ نشینان " خطاب کردن، چاره ساز دستگاه استبداد نیست.
- تجربه بستن دانشگاهها و سپس اعزام دانشجویهای سهمیه ای دولت نیز نشان داد که در طولانی مدت موقعیت جریانات رژیم ساخته، نظیر "انجمن اسلامی" یا "دفتر تحکیم وحدت.." مستحکم نخواهد شد. تجربه نشان داده است که بخشی از هواداران همین جریانات نیز در طول زمان و واقعیت های موجود تحول پذیر گشته و بصوف مخالفان رژیم فقهانی می پیوندند.
- سرکوب احزاب و تشکل های مستقل و مبارز هم دانشگاهها را طولانی مدت خاموش نمیکند.
- ورود گسترده فرزندان "طبقه متوسط" و کارگران و زحمتکشان به دانشگاهها - امری که پس از انقلاب بوقوع پیوست - در دراز مدت، صفحه ترازو را بر علیه حکومت فاسد، دزد و سرکوبگر سنگین میکند.
- زمانی که اختلال در اعمال اراده واحد حکومت بعلت تشدید شکاف ها در بالا به واقعیت تبدیل میشود و بعلاوه وزن فرزندان کارگران و زحمتکشان در محیط های آموزشی بالا رفته است ، لذا ارتباط اکثر دانشجویان با بخش تحتانی جامعه به امری طبیعی مبدل شده است، (امری که در مقطع ۱۸ تیرماه سال ۱۳۷۸ بوقوع پیوسته بود)، تمایل دانشجویان به آزادیخواهی و دمکراسی در عدم وجود تشکل های گسترده مستقل و ترقیخواه مردمی، میتواند دانشجویان را به ایفای وجدان بیدار، به قلب تپنده جنبش و دماسنج جامعه و ادار نماید.
- وزن سنگین اصلاح طلبان در قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ (که از یک طرف از اجحافات جناح مسلط طبقه حاکم) سرمایه داری) در هیبت ولی فقیه و دستگاه رهبری نالان بود و از طرف دیگر از رادیکالیسم توده ای که در صورت سازمانده مستقل و تعمیق گفتمان دمکراتیک میتوانست اُس و اساس رژیم اسلامی حاکم را در هم بپیچد) بمثابه ترمز پیشروی دانشجویان ترقیخواه عمل کرد.
- اما، دانشجویان مبارز و مترقی (همانند بقیه مردم) در تجربه قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ بیش از پیش آموختند که با استفاده بهینه از شکاف های درون رژیم، با تاکتیک " سپر کردن " اصلاح طلبان در مقابل ولی فقیه، دستگاه ولایت و دیگر جناح های رژیم، میتوانند با استفاده از فرصت بوجود آمده در تعمیق گفتمان دمکراتیک و سازماندهی به پیشروی هائی دست یابند.
- در قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ ، جدائی کاست حکومتی - اعم از محافظه کار و اصلاح طلب آن - از مردم بیشتر شد. تا جائی که پس از سرکوب دانشجویان، محمد خاتمی رئیس جمهور اصلاح طلب وقت از دانشجویان مخالف و مبارز با عناوینی نظیر آشوبگر و ضد انقلاب یاد کرد.
- قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ ، بدون ردا و پوشش نشان داد که پروژه اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران، یک پروژه شکست خورده است و هر بار که بمیدان می آید، در صورتی که رأس پیکان مبارزه قرار گیرد، عاقبت جنبش را به بیراهه و شکست سوق خواهد داد.
- تجربه قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه سال ۱۳۷۸ نشان داد که تغییر جدی در وضع موجود بِنفع اکثریت قریب باتفاق شهروندان جامعه ؛ کارگران، زنان، دانشجویان و جوانان، ملیت های ساکن ایران ... نیاز به ورود هماهنگ و هم زمان همه بخش های تحت ستم جامعه، بمیدان مبارزه دارد.

• عدم پیوند و همبستگی گسترده مبارزات دیگر بخش های جامعه با جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ به حاکمیت امکان داد که موفق به سرکوب دانشجویان شود.

پس از سرکوب وحشیانه دانشجویان مخالف و مبارز در ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸ بدستور مستقیم علی خامنه ای، برای مدتی بخش قابل توجهی از دانشجویان مخالف رژیم را در سایه انفعال فرو رفتند. سرکوب هاو تشدید خفقان سازمان داده شده دولتی نیز اثرات ویرانگر خویش را نشان داد. سرکوبگران و قاتلین دانشجویان مبارز، از صاحب منصبان ارتجاعی رژیم پاداش گرفتند و هزاران نفر دانشجوی حق طلب رهسپار زندان و شکنجه گاههای رژیم شدند.

پس از ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸ متأسفانه تعمیق گفتمان دمکراتیک و سازماندهی مستقل دانشجویی در دانشگاههای ایران از آن چنان عمق و گستردهگی برخوردار نگردید که بتواند مهر مؤثر خویش را در نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ بکوبد. هر چند که همچنان افتان و خیزان براه خویش ادامه میدهد.

در دوران دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی، متأسفانه تلاش ها و جانفشانی های دانشجویان مبارز - بویژه دانشجویان متمایل به افکار چپ - نتوانست منجر به سازماندهی ها و ارتباطات گسترده و فراگیر در دانشگاههای ایران شود. همین روال نیز در رابطه با ارتباط و پیوند جنبش دانشجویی با مبارزات کارگران، زنان، جوانان و ملیت های ساکن ایران نیز صادق است.

بنظر میرسد که علت آن علاوه بر سرکوب های و خفقان های رژیم، از یک جانب تداوم سلطه تفکرات اصلاح طلبی در میان بخش هایی از دانشجویان و از جانب دیگر تأثیرات انحرافات درون جنبش ترقیخواهانه و چپ ایران بوده باشد. امری که در گند شدن پیشروی های دانشجویان چپ تأثیر گذار بوده است.

پس از انتصاب محمود احمدی نژاد ریاست جمهوری نظام در سال ۱۳۸۴، اعمال شدت سرکوب و خفقان از جمله در به دانشجویان گسترده تر شد. بعناوین مختلف و بیش از گذشته دانشجویان مبارز مجبور به ترک تحصیل میشوند. دانشجویان نامطلوب از نظر حاکمیت، "ستاره دار" و سپس بجزایز های گوناگون و اخراج از دانشگاهها محکوم میشوند. کوتاه سخن؛ اکنون جنبش دانشجویی در زیر شدیدترین ضربات رژیم مقاومت میکند.

هر چند که با بمیدان آمدن جوانان از جمله دانشجویان کشور در رابطه با اعتراض به نمایش انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، تحرکات تازه ای در صفوف دانشجویان ترقیخواه کشور، بویژه دانشجویان در تهران بوجود آمد و اینبار نیز دانشجویان تلاش نمودند که با استفاده بهینه از تشدید شکاف در سطوح بالای رژیم به تحرکات و سازماندهی های خویش جان تازه ای بدهند، اما، وزن سنگین رهبران اصلاح طلب، در جهت دهی به جنبش ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری اخیر، بمانند ترمز، در گند شدن این جنبش نقش داشته است.

جنبشی که میلیونها نفر و بویژه جوانان برای دست یابی به آزادی و رفع تبعیض در آن شرکت نموده اند، در درجه اول بعلت حملات وحشیانه ایادی بسیج، سپاه و دیگر نیروهای سرکوبگر رژیم، و در درجه دوم بعلت عدم توانائی آن در ایجاد رهبری مستقل و ترقیخواه مردمی و در درجه سوم بعلت نقش ترمز کننده پروژه اصلاح طلبی در ایران، پس از مقاومت ها و جانفشانی های بسیار جوانان و دیگر مبارزین، عاقبت به فترت کشیده شد.

در طول این نبردها، که هنوز هم افتان و خیزان تلاش در پیشروی دارد، حدود صد جوان توسط مزدوران رژیم کشته شدند. هزاران نفر در زیر شکنجه های جسمی و روانی متحمل خسارات بسیاری گردیدند که آثار آنرا سالها با خود خواهند داشت. صدها نفر به زندان های کوتاه، میان و بلند مدت محکوم شدند. تعداد زیادی در گریز از خفقان و سرکوب رژیم ناچار به ترک کشور گردیده اند که در میان آنان تعداد قابل ملاحظه ای مبارزین پیگیر و ترقیخواه نیز وجود دارد. دانشجویان دانشگاهها و مراکز عالی آموزش نیز تعدادی از قربانیان سرکوب های ۲۷ ماهه اخیر رژیم بوده اند.

حدود ۱۰ سال بعد از قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه سال ۱۳۷۸ یک بار دیگر ایران صحنه زورآزمائی مابین جناح های رنگارنگ رژیم از یک طرف و از طرف دیگر مردم ترقیخواه و حق طلب شد.

یک بار دیگر پروژه اصلاح طلبی در بوته آزمایش قرار گرفت. اصلاح طلبان با تکیه بر حفظ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تداوم اصل ولایت فقیه و با خواست برقراری انتخابات آزاد به صحنه آمدند.

یک بار دیگر توده عظیمی از مردم حق طلب - هر کدام برای تحقق خواست های خویش - به همراه اصلاح طلبان، با سپر کردن اصلاح طلبان بمیدان آمدند. اکنون، اکثریت قریب باتفاق اصلاح طلبان از گردنه جناح غالب طبقه مسلط، از همه مناصب حکومتی به بیرون پرتاب شده اند و تا آنجا که تاب آوردند در مقابل شخص ولی فقیه، دستگاه ولایت و باند فاشیست احمدی نژاد مقاومت کرده اند و سر باطاعت فرود نیاوردند و لذا " فتنه " نامیده شده اند. با هما این تفاسیل، اما، این جنبش تا کنون نتوانسته است که رژیم ولایت فقیه را بزیر بکشد.

یک بار دیگر، شاهد شکست پروژه اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران بودیم. این شکست جدیداً قاعدتاً سئوالات بسیاری در مردمان آزادیخواه و ضد تبعیض بوجود آورده است.

واقعیت این است که برآیند نیروهای حاضر در صحنه، سرنوشت مبارزه را رقم میزند. اما، سؤال اینست که آیا در برآیند نیروهای که بعد از بحران حکومتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، در مقابل دستگاه ولایت، شخص ولی فقیه، باند احمدی نژاد و سپاه پاسداران قد علم کرده بودند و هنوز هم مقاومت میکنند، وزن بالای اصلاح طلبان و وزن پائین و ناکافی کارگران و زحمتکشان و عدم حضور تشکل های سراسری مستقل مردمی نبود، که باعث عدم پیشروی جنبش شد؟

آینده نشان خواهد داد که مردم کشور ما با توجه به نکات ضعف و قوت جنبش ترقیخواه شان، چگونه بر رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی ایران فائق خواهند آمد.

اکنون در دورانی بسر میبریم که وقاحت در میان رهبر و صاحب منصبان رژیم مرزی ندارد. رهبر نظام، علوم انسانی را؛ علوم حیوانی میخواند. وزیر علوم تهدید میکند که در صورت عدم ذوب در ولایت فقیه، دانشگاهها را با خاک یکسان خواهد کرد. او همچنین اعلام کرده است که اسلامی کردن دانشگاهها با جدیت ادامه خواهد داد.

نظام جمهوری اسلامی، استاد و دانشجو را به اطاعت محض از ولی فقیه فرا میخواند و شعور دانشجویان مبارز و مترقی و مردم را به سخره میگیرند. در همین رابطه تا کنون ۴۰۰ سرفصل رشته های دانشگاهی را بازننگری و ۳۰ منبع درسی را مجدداً تدوین نموده اند. امری در نازل کردن سطح علم و دانش و فرار بخش قابل توجهی از مغزها از کشور، تأثیر گذار بوده است.

بویژه با در دستور کار قرار گرفتن " ساختار جدید نظام "؛ تعقیب، دستگیری، زندان، و شکنجه فعالان دانشجویی در ابعادی حیرت انگیزتری در دستور کار حکومت قرار گرفته است. بنظر میرسد که شواهد و قرائن دلالت بر فرارسیدن " انقلاب فرهنگی " دوم رژیم دارد:

ا - کنون، بعوض بسط و گسترش دانش و دانشگاه، عوامل رژیم، معلمان و استادان را تهدید به اخراج میکنند و در موارد متعدد نیز به این تهدیدها عمل نموده اند.

- بجای علوم اجتماعی و انسانی مدرن، احکام شرع و نظریه های ماقبل قرون وسطائی حوزه های علمیه باید بر دانشگاهها مسلط شوند.

- به نام ادغام، دانشکده ها بسته میشوند. دانشجویان و اساتید سرکوب میشوند، اما در مقابل قرار است که ۵۰ هزار مدرسه قرآنی بر پا شود. بهمین منظور دهها هزار آخوند دیگر به سراسر کشور اعزام میشوند.

- بشریت مدرن و پیشرفته بر برابری حقوق زن و مرد تأکید میکنند، اما رهبر و صاحب منصبان جنایت پیشه جمهوری اسلامی ایران، " تفکیک جنسی " و بومی سازی را به دانشگاهها تحمیل میکنند و یا به بهانه مبارزه با بدحجابی و دستاویز کردن پوشش دانشجویان، سرکوب در مراکز آموزشی را تشدید میکنند. امر " تفکیک جنسی " در جمهوری اسلامی آنچنان مهم است که آیت الله جعفر سبحانی یکی از مراجع تقلید قم نیز " تفکیک جنسی " را مهم ترین مشکل دانشگاههای کشور دانسته و علاوه بر این همانند علی خامنه ای خواهان اصلاح علوم انسانی در دانشگاهها شده است.

- خود علی خامنه ای در ۲۰ تیرماه امسال جهت اسلامی شدن دانشگاهها، خواهان حضور گسترده تر روحانیون در دانشگاهها شد. پروژه ای که با استخدام بیش از ۴۰۰۰ نفر آخوند توسط دولت محمود احمدی نژاد در دانشگاههای ایران در حال تحقق است.

در مقابل اینهمه بیدادگری دانشجویان چه می‌توانند بکنند؟

- دانشجویان آگاه و ترقیخواه می‌توانند نقش قابل ملاحظه‌ای در رابطه با تبلیغ و ترویج گفت‌وگو دموکراتیک در ایفا نمایند.
 - نقش دانشجویان، در حاکمیت استبداد و دیکتاتوری در رابطه با طرح شعارهایی که همبستگی را تعمیق و پیوند مابین بخشهای متفاوت جنبش مردمی را مستحکم و بواقعیّت تبدیل نماید، انکار ناپذیر است. شعارهای " دانشجوی زنده‌ای، زندانی سیاسی آزاد باید گردد."، " مرگ بر دیکتاتور"، " مرگ بر اصل ولایت فقیه" و شعارهایی در رابطه با برقراری آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی... بعلاوه شعارهایی که مطالبات صنفی دانشجویی را مطرح نموده‌اند، از جمله شعارهایی هستند که دانشجویان مبارز در سالهای اخیر تبلیغ نموده‌اند.
 - در کشور ما حدود ۴ میلیون دانشجو و حدود ۱،۵ میلیون دانش‌آموخته وجود دارد. نقش دانشجویان از جمله در رابطه با افشای پروژه " هدفمند کردن یارانه‌ها" که بواقع دستبرد وسیع دولت به سفره زحمتکشان و باعث تشدید تورم، بالا رفتن قیمت‌ها، خانه‌خرابی گسترده‌تر اکثریت قریب به اتفاق مردم زحمتکش و ستمدیده است، می‌تواند در تعمیق گفت‌وگو دموکراتیک بسیار موثر باشد. این آگاهگری‌ها در کنار کمک به سازماندهی مردم، می‌تواند در ایجاد جنبشی گسترده و سراسری تأثیرات محسوسی داشته باشد.
 - نقش دانشجویان در پیوند مبارزه برای نان و آزادی در جامعه، در خور توجه است.
 - دانشجویان در رابطه با برهم زدن پولی کردن دانشگاهها - که بواقع در درجه اول ضربات جبران ناپذیری به امکان تحصیل فرزندان کارگران و زحمتکشان وارد مینماید - می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند.
 - نقش هسته‌های مبارزاتی دانشجویان در تلفیق مبارزه مخفی و علنی - که از جمله تداوم مبارزات دانشجویی را قوت میبخشد - انکار ناپذیر است.
 - دانشجویان اکثراً از خانواده‌های کارگری و زحمتکش هستند. نقش مثبت این جوانان در ایجاد ارتباط و پیوند مابین بخش‌های مختلف مبارزاتی در جامعه، می‌تواند چشمگیر باشد.
 - نقش دانشجویان در رابطه با ناممکن کردن فرمانروایی فرمانروا، یعنی گسترده کردن و سازماندهی مبارزات نافرمانی مدنی، می‌تواند در آگاهی مردم به توان عظیم خودشان، درخشان باشد.
 - تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی و عمق بخشیدن به این مبارزات در کنار مبارزه با استبداد و دیکتاتوری حاکم در کشور، می‌تواند در خدمت پژوهش و گسترش صدای سوم - صدای مردم حق طلب - باشد.
- اکنون با فرارسیدن اول ماه مهر مجدداً دانشگاهها و مراکز دیگر آموزش عالی بازگشائی خواهند شد. از یک طرف سردمداران رژیم اعم از ولی فقیه و دستگاه رهبری اش، سران سپاه پاسداران و دیگر مسئولین ارگانهای امنیتی و سرکوب رژیم و باند محمود احمدی نژاد نگران تحرکات جدید دانشجویان بر علیه نظام هستند و از طرف دیگر مخالفین نظام جهل و جنایت و در راس آنها کارگران، زنان، جوانان و دانشجویان، ملیت‌های ساکن ایران و... در انتظارند که شاهد تحرکات امید بخش دانشجویان در پیوند با دیگر بخش‌های مبارزاتی مردم باشند. انتظار دارند که جنبش دانشجویی بعنوان وجدان بیدار جامعه و قلب پر تپش جنبش آزادیخواه و رفع تبعیض، تنگاتنگ با دیگر مبارزات مردم بتواند بعنوان کاتالیزاتور، با آموزش از دستاوردهای جنبش ترقیخواه دانشجویی کشورمان و جهان، در بیداری و سازماندهی مبارزات مردمی گامهای ارزنده‌ای بردارد. به امید سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت عظیم برای تأمین منافع اکثریت عظیم در ایران.

احمد نوین - اول مهر ماه ۱۳۹۰